

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مباحث گذشته

بحث به اینجا رسید که این جمله‌ای که امام رضوان الله تعالی علیه در کتاب البیع دارند [که]؛ - الاسلام هو الحكومة - ، به چه معناست و مقصود امام چیست؟ [در این راستا لازم است] اولاً ببینیم مراد ایشان چیست و ثانیاً ببینیم چه دلیلی برای این مقصود و مراد می‌توانیم اقامه کنیم؟ در جلسه گذشته ما برخی از عبارات امام [پیرامون جایگاه حکومت] را خواندیم، در جاهای مختلف یعنی هم در کتاب البیع و هم در صحیفه و هم در آن [کتاب] ولایت فقیه‌شان این عبارات موجود است.

جایگاه حکومت در اندیشه امام رضوان الله علیه

مجموعاً می‌توانیم یک مطلبی را بگوییم و آن اینست که [تبیین جایگاه حکومت] یک تطور فکری برای امام حاصل شده است. البته مقتضای تحقیق و محقق بودن هم همین است که یک محقق برای اینکه به یک نتیجه‌ای برسد آرام آرام از یک مسئله‌ای شروع می‌کند تا به آن [نظریه‌ی] تحقیق برسد. نظیرش در مسئله خطابات قانونیه [است]. امام اولین باری که این جرقه به ذهن شریف‌شان برای این نظریه زده شد، در بحث شرطیت ابتلاء در منجزیت علم اجمالی است.^[1] ایشان آنجا فرمود: و فی النفس شیءٌ و در شرطیت تردید کرد. بعد در ادامه آرام آرام این نظریه‌ی خطابات قانونیه را به کرسی نشاندند،^[2] اینجا هم همینطور است.

یک. حکومت مقدمه‌ی عقلانی برای اجرای احکام

از برخی عبارات امام استفاده می‌شود که حکومت در اسلام یک مقدمه‌ی عادی، عرفی یا عقلانی برای اجرای احکام اسلام است. [پس] خود حکومت عنوان مقدمیت را دارد؛ مثلاً در این بحث ولایت فقیه‌شان این مسئله را مطرح می‌کنند که چون مسلمین باید خودشان را حفظ کنند و دفاع کنند و احکام اسلام را باید پیاده کنند، برای اینها باید حکومت تشکیل داد؛ یعنی حکومت مقدمه است برای اجرای احکام اسلام. گاهی اوقات تعبیر می‌شود به اینکه [حکومت] ضامن اجرای احکام اسلام است. این مطلب را در ولایت فقیه‌شان صفحه 49 و در صحیفه جلد 21 صفحه 289 دارند. این تعبیر هم زیاد از امام شنیدید که حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی فقه در تمامی زوایای زندگی بشر [است]. یعنی اگر فقه بخواهد به آن عمل بشود حکومت لازم است. اگر احکام بخواهد عمل بشود حکومت لازم است. حکومت نشان دهنده‌ی جنبه‌ی عملی فقه در برخورد با معضلات اجتماعی، سیاسی، نظامی و فرهنگی است. از این تعبیر استفاده می‌شود که ایشان حکومت را به عنوان یک مقدمه برای احکام اسلام می‌داند؛ منتهی یک مقدمه‌ی عقلانی [است].

از برخی از عبارات دیگر امام رضوان الله تعالی علیه استفاده می‌شود که حکومت یک مقدمه‌ی عقلی است برای جامعه؛ مثلاً این تعبیر را دارند که عقل هم می‌گوید حکومت لازم است؛ چرا؟ برای اینکه اگر حکومت نباشد هرج و مرج لازم می‌آید. مسئله‌ی هرج و مرج و اینکه نباید هرج و مرج در جامعه باشد یک امر عقلی است. یعنی در این بیان دوم ما نمی‌گوییم حکومت برای اجرای احکام اسلام است؛ می‌گوییم جامعه عقلاً لابد للناس من امیر، این در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام هم هست باید یک حکومتی باشد حتی اگر دو نفر در یک جا مشترکاً زندگی می‌کنند باید یکی‌شان امیر بشود، "لابد للناس من امیر".^[3] پس این هم یک بیان که کاری به اجرای احکام اسلام نداریم، حکومت یک امر عقلی بدیهی است و بر اساس اینکه هرج و مرج لازم نیاید اگر در جامعه بشری حکومت نباشد هرج و مرج لازم می‌آید، این دو. این هم در ولایت فقیه صفحه 49 آمده منتهی این تشقیق را نکردند و ما داریم ذهن خوانی می‌کنیم، ذهن شریف امام گاهی اوقات رفته به سمت اینکه حکومت برای اجرای احکام اسلام، گاهی یک امر عقلی است.

سه. حکومت یکی از احکام اولیه اسلام

قسمت سوم می‌فرمایند حکومت از احکام اولیه‌ی اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز، روزه و حج است. این را در صحیفه جلد 20 صفحه 452 دارد. ایشان می‌فرماید باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ یکی از احکام اولیه‌ی اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز، روزه و حج است این در آن جوابیه‌ای که به رهبری معظم انقلاب در همان ایام داد، مطلبی را در نماز جمعه فرموده بودند که برداشتی که ایشان همان اوایل از ولایت فقیه داشتند این بود که ولایت فقیه در چهارچوب احکام اسلام است؛ امام در نامه‌ای که نوشتند فرمودند مقصود من از ولایت فقیه اینکه شما می‌گویید نیست بلکه غیر از این است، حکومت از احکام اولیه است در چهارچوب احکام فرعیه هم نیست و مقدم بر همه‌ی احکام فرعیه است. بعد در همان جا نوشته‌اند که حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند، پول منزل را به صاحبش رد کند، حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند، مسجدی که ضرار باشد در صورتی که رفع بدون تخریب نشود خراب کند، حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام است، یک‌جانبه لغو کند.

الآن شما ببینید یک کسی اموال قاچاق را وارد کشور می‌کند، ما اگر بخواهیم احکام اولیه را بگوییم که "الناس مسلطون علی اموالهم"،^[4] رفته پولی داده و مالی را خریده و حالا ممنوع بوده و به کشور آورده! [به همین جهت حکومت در مال او تصرف نماید]. حکومت اینجا روی نظر امام اختیار دارد همه‌ی اموال را مصادره کند، اختیار دارد بفروشد پولش را صرف فقرا کند، اختیار دارد بفروشد و یک بخشی از پولش را به مالک بدهد، همه اینها از اختیارات حکومت است. ما در باب حکومت کار نداریم که "الناس مسلطون علی اموالهم" است یک منزلی وجودش را برای اسلام مصلحت نمی‌داند مالکش را به فروش الزام می‌کند. [اگر] قبول نکرد، [حاکم] اختیار دارد او را تخریب کند.

می‌خواهیم ببینیم منظور امام از این جمله چیست؟ می‌فرماید حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام است، یک‌جانبه لغو کند. در مکاسب شما اقاله‌ی یک جانبه که ندارید، فسخ یک جانبه، مگر اینکه کسی برای خودش خیار فسخ قرار داده باشد، ایشان می‌گوید بدون اینکه حکومت در قرارداد با مردم برای خودش خیار فسخ قرار داده باشد، اگر یک جا دید مصلحت نیست می‌تواند فسخ کند. این مثالها را خوب توجه بفرمایید؛ می‌تواند هر امری را چه عبادی یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرائض مهم الهی است در مواقعی که مخالفت صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند. این هم یک بیان دیگر است.

[حاصل آنکه] ما وقتی داریم عبارات امام را تقسیم می‌کنیم [چند مطلب نتیجه‌گیری می‌شود]، مطلب اول این بود که حکومت به عنوان مقدمه است؛ منتهی مقدمه عقلانی برای اجرای احکام اسلامی. مطلب دوم این بود که حکومت یک مقدمه عقلی است برای بشر، با قطع نظر از احکام اسلام؛ یعنی می‌گوییم اگر عقل درک کرد اگر کسی قاعده ملازمه را قبول داشت "کل ما حکم به العقل حکم به الشرع". مطلب سوم این است که [حکومت] از احکام اولیه‌ی اسلام است و بر همه‌ی احکام فرعیه و فروع مقدم است.

چهار. وحدت و عینیت حکومت و اسلام

دو مرحله‌ی دیگر در کلام امام دارد؛ مرحله چهارم که به نظر ما با این مرحله سوم تفاوت دارد اصلاً می‌فرمایند: «الاسلام هو الحكومة» نه اینکه حکومت یکی از احکام حتی اولیه اسلام باشد، اصلاً جوهر اسلام حکومت است بشئونها؛ با همه شئون حکومت. اسلام یعنی حکومت، عبارتی که از کتاب البیع خواندیم در جلد دوم صفحه 633، قبل از آن فرموده‌اند: «إن فی الاسلام تشکیلات و حکومتاً بجميع شئونها»، در اسلام یکی از عناصری که وجود دارد حکومت است، بعد ترقی می‌کنند: «بل يمكن أن يقال إن الاسلام هو الحكومة بشئونها». اسلام جوهرش حکومت است؛ یعنی اگر بخواهیم یک تعریف واقعی از دین کنیم نباید بگوییم: اسلام یعنی نماز، روزه، حج؛ اسلام یعنی حکومت، با تمام شئونی که یک حکومت دارد شئون مالی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی، سیاسی، اخلاقی، تربیتی، همه شئونی که یک حکومت دارد. سؤال پیش می‌آید اگر شما می‌گویید اسلام یعنی حکومت، این احکام چیست؟ بعد می‌فرمایند: «الاحکام قوانین الاسلام»، اینها هم جزء قوانین اسلام است یعنی خود اسلام یعنی حکومت، این احکام، قوانین این حکومت است. بعد می‌گویند: «بل الاحکام مطلوباتٌ بالعرض» یعنی آنچه مطلوب بالذات از اسلام است یعنی حکومت، اصلاً دین برای حکومت آمده، ارسال رسل، انزال کتب، به عنوان حکومت خدای تبارک و تعالی برای بشر است؛ به عنوان حکومت دین برای بشر است، این احکام فرعی مثل نماز، روزه و حج که واجب است، مطلوبات بالعرض هستند و امور آلیه، اینها استقلالی ندارند و آلتند برای اجرای حکومت و بسط العدالة. این مرحله چهارم فکری امام است.

اشکال. عبارت "الاسلام هو الحكومة" در کتاب البیع و در نجف مطرح شده و قبل از تشکیل حکومت بوده است.

پاسخ. هر جا باشد ما کاری به اینکه این را کجا گفته یا نگفته نداریم، ما سیر علمی‌اش را می‌گوییم یک وقت است که ما می‌گوییم حکومت یکی از مقدمات آلی عقلانی است، این احکام باید اجرا شود یا نه؟ مثلاً حدود، قصاص، بالاخره نیاز به حکومت دارد برای اینکه حدود و قصاص اجرا شود؛ می‌گوییم حکومت مقدمه است، وقتی می‌گوییم حکومت مقدمه است [یعنی] اگر یک آدمی فقیه هم نبود اما آدم عادل، عاقل و مدیری بود که می‌تواند مقدمه‌ی اجرای احکام اسلام را فراهم کند او هم نباید حاکم بشود مانعی ندارد؛ حتی اگر یک آدم فاسقی که مدیریت دارد، عقل دارد، تدبیر دارد، می‌گوید من کاری می‌کنم که شما فقها بتوانید احکام اسلام را اجرا کنید که این هم صالح برای حکومت است. ما یک وقت به حکومت به عنوان مقدمه نگاه می‌کنیم که برداشت اول و دوم همین است. برداشت اول مقدمه‌ی عقلانی و برداشت دوم مقدمه‌ی عقلی. یک وقت می‌گوییم حکومت هم جزئی و عنصری از دین است اما بر همه‌ی عناصر دیگر مقدم است، می‌گوییم وقتی می‌خواهیم دین را نگاه کنیم یکی از عناصر و بلکه مهم‌ترین عناصر حکومت است که این برداشت سوم و عبارت مطلب سوم است. اما این مطلب چهارم را نمی‌گوییم حکومت یکی از عناصر دین است. نه می‌گوییم مقدمه است و نه می‌گوییم یکی از عناصر مهمه‌ی دین است، بلکه می‌گوییم اصلاً اسلام یعنی حکومت، «الاسلام هو الحكومة بجميع شئونها»، بعد بقیه هر چه هست زیر مجموعه‌ی این قرار می‌گیرد. طبق مطلب سوم باید اثبات کنیم حکومت مقدم است بر همه احکام. شما طبق مطلب سوم می‌گویید اگر بین حج و یک واجب دیگر تزامم شد، بین حج و یک حرامی تزامم شد، اینجا باید بررسی کنیم کدام اهم است و کدام مهم است؟ باید اثبات کنیم حکومت اهم از نماز است، اهم از حج است، اهم از روزه است، ولی در بیان چهارم اصلاً نوبت به تزامم نمی‌رسد، یعنی روی بیان چهارم می‌گوییم حقیقه‌الدین هو الحكومة، حقیقت و جوهر اسلام حکومت است، اسلام یعنی حکومت. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا»^[5] [بنابراین] اسلام [در اینجا]، یعنی حکومت.

آن مرحله‌ی بعد که دلیل امام بر این مدعایش چیست را [بعداً]، باید عرض کنم. آن برداشتی که من دارم این است که این یک مرحله‌ی چهارم در فکر امام و آن منظومه‌ی فکری امام رضوان الله تعالی علیه است؛ اسلام یعنی حکومت. احکام تماماً مطلوب بالعرض هستند، وقتی مطلوب بالعرض شدند نمی‌گوییم بین حکومت و بین نماز تزاحم شد، بین حکومت و بین حج تزاحم است، می‌گوییم حاکم اختیار دارد حج را تعطیل کند ولو تزاحمی هم نباشد. مصلحت دید حج را تعطیل کند تزاحمی هم نباشد. حاکم یک مسجدی را مصلحت دید تخریب کند ولو تزاحمی هم نباشد. حاکم یک خانه‌ای را و یا مالی را از کسی مصلحت دید بگیرد. فرض کنید - و واقعاً همین‌طور است - یک وقتی هست که می‌گوییم تمام آنچه انجام می‌شود [را] روی تزاحم حل کنیم؛ بالاخره الآن یک کسی که رفته و سائلی را به عنوان قاچاق وارد کشور کرده، الناس مسلطون می‌گویند این [فرد] مالک [این مال] هست و شما حق ندارید در ملک غیر تصرف کنید الا باذن؛ یعنی می‌شود از او گرفت چون می‌خواهند بگیرند باید تصرف در اینها کنند، به چه ملاک شرعی می‌شود از او گرفت؟

[ممکن است گفته شود] قانون می‌گوید، [لکن] همه حرف این است که این قانون به چه اعتباری حجت است؟ یک وقتی هست که ما می‌گوییم این آقا که خودش در این کشور زندگی می‌کند ملتزم به این قانون شده، یعنی قانون را پذیرفته است. مثل اینکه در یک جمعی اگر [تصمیم جمعی گرفته شود و] بگوییم هر کسی دیر آمد ما هزار تومان از او می‌گیریم ولو راضی هم نباشد! این قانون است و این خودش التزام به این قانون پیدا کرده است. همه بحثها این است که آیا التزام به هر چیزی به او شریعت می‌دهد؟ اگر کسی التزام به یک امری پیدا کرد به چه ملاکی باز ملزم می‌شود به اینکه این مال را بدهد؟ هیچ راهی وجود ندارد جز اینکه یک حکومت شرعی باشد؛ یعنی واقعاً وقتی بحث تصرف در اموال، تصرف در نفوس، مطرح می‌شود، می‌گوییم یک عنوانی فوق همه این احکام اولیه اسلام وجود دارد به نام حکومت - نه حکومتی که غربی‌ها می‌گویند یا به عنوان دموکراسی مطرح می‌کنند -، حکومتی که شرع مطرح کرده، یعنی همان خدای تبارک و تعالی است که می‌تواند اموال مردم را به هر نحوی تصرف کند، به رسولش اجازه می‌دهد تصرف کند، به کسی که از جانب رسول با دستور خدا منصوب می‌شود (وصی پیامبر) هم هر تصرفی کند، این می‌شود مشروع، و راه روشنی است.

الآن نمی‌خواهیم وارد دلیل این [مطلب چهارم] بشویم، ولی از این جمله امام یک مطلبی فوق مطلب سوم استفاده می‌شود، در مطلب سوم می‌گوییم حکومت از احکام اولیه اسلام است و بر بقیه‌ی احکام مقدم است. اما در این مطلب چهارم، حکومت از احکام و از عناصر دین نیست. می‌گوییم دین، یعنی حکومت. دین حکومت است باصوله و فروعه، یعنی تمام اینها [حکومت می‌شود] البته احکام را ایشان تصریح می‌کند که عنوان آلیت [و جزئیت] دارد.

دیدگاه‌های مطرح در تفسیر الاسلام هو الحکومه

بعضی‌ها گفته‌اند منظور امام این است که "ولایت و حکومت از عناصر اصلی اسلام است و برای اجرای قوانین اسلام است؛" این [تفسیر به] معنای مقدمیت [حکومت برای اجرای سایر احکام] شد. [لکن در مقام نقد باید گفت] اگر حکومت مقدم است؛ [سایر] احکام که مطلوب بالعرض نمی‌شود. این جمله که می‌گوید "الاسلام هو الحکومه" یعنی حکومت مقصود اصلی خدای تبارک و تعالی است نه اینکه حکومت یک مقدمه‌ای باشد برای اجرای احکام اسلامی.

بعضی [الاسلام هو الحکومه را] برده‌اند روی اینکه - این فقه حکومتی که این دو دهه اخیر در السنه جاری شد - مراد امام این است که فقه آمده حکومت کند. حالا هر تفسیری را برای فقه حکومتی بخواهند مطرح کنند، [در مقام نقد باید گفت]: الاسلام هو الحکومه اصلاً ربطی به فقه حکومتی ندارد، یعنی مطلبی بالاتر از [اینکه فقه آمده حکومت کند را] امام دارد بیان می‌کند.

در تفسیر سوم برخی گفته‌اند مقصود امام این است که ما احکام را از اول طهارت تا دیات دو جور می‌توانیم استنباط کنیم یکی فی نفسه بگوییم حکم این موضوع چیست؛ یکی [دیگر هم] اینکه فقیه بیاید به لحاظ مقام عمل و اجرا استنباط کند. [و حال آنکه]

از عبارات امام هیچ قرینه و شاهی [برای این سخن نداریم]. علاوه بر اینکه اصلاً ما دو جور استنباط نداریم.

[بنابراین] مطلب چهارم [پیرامون دیدگاه مرحوم امام رضوان الله تعالی در ارتباط با جایگاه حکومت]، این است که بگوییم اسلام یعنی با همه‌ی خصوصیاتش حکومت است. امام فرمودند احکام عنوان مطلوب بالعرض و عنوان آلت را برای این حکومت دارد،^[6] می‌فرمایند حکومت باید به دنبال توحید مردم باشد، به دنبال نفی شرک در میان مردم هم باشد به دنبال مسائل اخلاقی مردم هم باشد؛^[7] بعد بگوییم تمام اسلام یعنی حکومت، بعد این احکام فرعی نسبت به این حکومت جنبه آلی و بالعرض و مطلوب بالعرض را پیدا می‌کند. اما خود حکومت طبق این بیانی که می‌گوییم، اینکه اسلام برای چه آمده؟ اشتباه ما این است که از اول می‌گوییم اسلام آمده اقیما الصلاة، اتوا الزکوة، این همه آیات داریم که ما هر پیامبری را که فرستادیم اولین چیزی که از مردم خواستیم «وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»^[8] یعنی با حکومت صالحه است که می‌شود اعتقاد صالح و صحیحی را در جامعه پیاده کرد، من کار ندارم به اینکه حکومت ما هم در این 40 سال این فکر را داشته یا نه؟ عبارت را معنا می‌کنم و به عنوان یک احتمال عرض می‌کنم.

اسلام یعنی حکومت، این حکومت یک اهداف اولیه دارد که آن اهداف اولیه‌اش توحید است، نفی شرک است، بعد این احکام فرعی مثل نماز و روزه نسبت به آنها می‌شود مطلوب بالعرض. این بحث‌ها نباید مخلوط بشود که اگر گفتیم این شد مطلوب بالعرض پس این فضیلت و ثوابش کمتر از او می‌شود، ما به این بیان اگر بگوییم فقه اصغر آله للفقہ الاکبر حرف درستی است ما برای چه نماز می‌خوانیم؟ برای اینکه توحیدمان قوی بشود، روزه می‌گیریم برای اینکه توحیدمان قوی بشود، تمام اینها برای عن اعبدوا الله است یعنی انسان تمام مراتب توحید را در خودش پیاده کند. بعد می‌گوییم اسلام که فقط احکام نیست وقتی می‌گوییم «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا»^[9]، یعنی احکام اسلام؛ یعنی همین فروعات فقط؟ [در پاسخ باید گفت] خیر، اسلام همه شئونش اعم از اعتقادات، اخلاقیات، فروع، تمام اینها تحت عنوان حکومت قرار می‌گیرد؛ منتهی وقتی تحت عنوان حکومت قرار گرفت، این ملازمه ندارد که اگر احکامش را مطلوب بالعرض قرار دادیم، بگوییم اعتقاداتش هم مطلوب بالعرض است. آن اشتباهی که آن بزرگوار در آن زمان فهمیده بود و گفت بر اساس ولایت فقیه می‌شود توحید را هم تعطیل کرد؛ که یک حرف غلط به تمام معنا بود. برای اینکه توحید مقصود بالذات است. حکومتی که دین می‌گوید برای این است که جامعه را به سمت توحید ببرد.

پنج. حکومت مقدمه برای تحقق توحید

شوق پنجمی هم در کلمات امام وجود دارد که حکومت نسبت به این احکام اولیه فروع عنوان مقصود بالذات را دارد و احکام مقصود بالعرض دارد [علاوه بر این] همین حکومت نسبت به اعتقادات «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^[10] نسبت به عدالت مقدمه است، همین حکومت نسبت به اجرای توحید مقدمه است. در صحیفه جلد 19 صفحه 286 می‌فرمایند تشکیل حکومت مقصود بالذات نیست، برای بیدار نمودن انسان‌هاست.^[11] در آداب الصلاة [ص 153] تصریح دارند [که حکومت] برای نشر توحید، معارف، قطع ریشه کفر و شرک [است]؛^[12] یعنی همین حکومت که احکام اولیه نسبت به او عنوان آلیت را دارد، همین حکومت نسبت به توحید می‌شود مقدمه، عنوان مقصود بالذات را ندارد. این جمع خیلی از کلمات و ادله است که در این جلسه عبارت را فقط معنا کردیم، به نظر ما این پنج مرحله در فکر امام را کاملاً مشاهده می‌کنیم. حالا آیا این فرمایش تام است؛ بگوییم اسلام –[البته] تا می‌گوییم اسلام، نرویم روی نماز و روزه -، [بلکه] اسلام یعنی همه اعتقادات، اخلاق و احکامش، جوهرش حکومت است، حکومت بتمام شئونها؛ روی این [مسأله] تأمل بفرمایید و ادله‌اش را انشاءالله اگر زنده بودیم، هفته آینده [بحث خواهیم کرد].

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

-
- [1]. سید روح الله، موسوی خمینی (امام)، تهذیب الأصول، تهران: موسسه‌ی تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره، 1423 ق، ج3، ص225.
- [2]. برای آگاهی بیشتر رجوع شود به؛ سید روح الله، موسوی خمینی (امام)، تهذیب الأصول، ج1، ص307 و 308 و ج3، ص266؛ مناهج الوصول ج2، ص25 و 27.
- [3]. نهج البلاغه (نسخه صبحی صالح)، ص82.
- [4]. قاعده سلطنت یکی از قواعد پرکاربرد در فقه و فقه سیاسی است. بر اساس این روایت شریف که برخی گستره آن را سلطنت بر نفس نیز دانسته‌اند، انسان حق تصرف در مال و جان خویش دارد و دیگران را بدون اذن او حق تصرف و سلطه نخواهد بود.
- [5]. آل عمران/85 .
- [6]. کتاب البیع، ج2، ص633.
- [7]. سید روح الله موسوی خمینی (امام)، آداب الصلاة، ص153.
- [8]. نحل/36.
- [9]. آل عمران/85 .
- [10]. حدید/25.
- [11]. «تشکیل حکومت مقصود به ذات نیست برای انبیا. دعوتها هر چه می‌شود مقدمه است برای اینکه انسان را بیدار کنند».
- [12]. «عمده مقصد و مقصود انبیای عظام و تشریع شرایع و تأسیس احکام و نزول کتاب های آسمانی، خصوصاً قرآن شریف جامع، که صاحب و مکاشف آن نور مطهر رسول ختمی صلی الله علیه و آله است، نشر توحید و معارف الهیه و قطع ریشه کفر و شرک و دویینی و دوپرستی بوده، و سرّ توحید و تجرید در جمیع عبادات قلبیه و قالیه ساری و جاری است».